عکس: ابوالفضل نسایی/ ایران

میزگردی با حضور سید جواد میری و مهدی جمشیدی درباره «بازسازی انقلابی» در اندیشه شریعتی

عبور از محافظه‌کاری با شجاعت کنشگرانه

آیا با اندیشه‌های شریعتی و معرفت انقلابی او در جامعه امروز و اکنون ما می‌توان «انقلابی» ماند؟

مهسا رمضانی
خبرنگار

بی‌تردید یکی از متفکران تاریخ معاصر ما که حجم عظیمی از «اندیشه و معرفت انقلابی» را به بدنه اجتماعی جامعه تزریق کرد، دکتر علی شریعتی است. در آستانه سالروز درگذشت او بر آن شدیم تا مفهوم «انقلاب» و «بازسازی انقلابی» را در اندیشه او به بازخوانی گذاشته و بررسی کنیم که آیا با گفتمان شریعتی می‌توان در اکنون و امروز جامعه ایرانی «انقلابی» ماند؟ برای این منظور، با دکتر سید جواد میری، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی که پیرامون افکار شریعتی آثاری همچون «در جست‌وجوی نظریه‌های اجتماعی در گفتمان شریعتی» و «شریعتی و هایدگر» را در کارنامه خود دارد و مهدی جمشیدی، جامعه‌شناس انقلاب اسلامی و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی که صاحب دیدگاه‌های قابل تأملی درباره شریعتی و آرا و اندیشه‌های او است، به گفت‌وگو نشستیم. مباحث ما در این میزگرد به این شیرازه مشترک رسید که برخلاف ادعای برخی اهالی اندیشه، دوره تاریخی افکار شریعتی به سر نیامده است و ما هنوز نیازمند خوانش شریعتی و بازخوانی او هستیم و اتفاقاً «شجاعت کنشگرانه شریعتی» نیاز امروز جامعه ماست تا ما را به سلامت و با سرافرازی از چالش‌های پیش‌روی انقلاب گذر دهد.

■ چرا نمی‌توان شریعتی را نادیده گرفت؟

دکتر سید جواد میری: دلایل عمده‌ای برای این مسأله وجود دارد؛ نه فقط شریعتی بلکه همه اندیشمندان، متفکران و روشنفکران دهه چهل و پنجاه به نوعی زمینه‌ساز حرکت و جریانی شدند که اگر اغراق نکنیم در تاریخ ایران بی‌سابقه است. به‌طور تاریخی در جهان اسلام و ایران، اغلب دو نهاد «روحانیت» و «سلطنت» قوام زندگی اجتماعی را شکل می‌دادند؛ نهاد سلطنت «حکومتداری» و نهاد روحانیت «مشروعیت‌بخشی و ایدئولوژی» را در دست داشت. بر این اساس، کنار زدن نهاد سلطنت توسط نهاد روحانیت و در دست گرفتن قدرت توسط نهاد روحانیت، اگر نگوییم بی‌سابقه، به‌طور حتم کم‌نظیر است. جلال آل احمد در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» به «گئومات» اشاره می‌کند که طی آن، در دوران کوتاهی روحانیان پیش از اسلام، قدرت را در دست می‌گیرند و بعد مجدد از دست می‌دهند. شریعتی به نوعی به این جریان بسیار مهم (کنار زدن نهاد سلطنت توسط روحانیت) در تاریخ معاصر ایران تعلق دارد و «حسینیه ارشاد» به مثابه یکی از مراکز مهم در این دوران کلیدی، تغذیه فکری طبقه متوسط و طبقه تازه تحصیلکرده جامعه ایران را در دست داشت. بسیاری از افرادی که در حسینیه ارشاد بودند یا به نوعی متأثر از گفتمان حسینیه ارشاد می‌شدند (که البته فقط هم محدود به شریعتی نمی‌شود) همگی به نوعی در تاریخ انقلاب و مشخصاً در دوران بعد از انقلاب، بسیار نقش‌آفرین بودند. به همین دلیل و براساس نقشی که شریعتی در دهه ۴۰ و ۵۰ بازی کرد نمی‌توان او را نادیده گرفت.

مهدی جمشیدی: با قاطعیت می‌توان گفت شریعتی یکه‌تاز عرصه‌ای بود که هیچ نامزدی برای کنشگری نداشت؛ عرصه‌ای مغفول که به «شجاعت کنشگرانه» نیاز داشت؛ حوزه‌ای که دیگران به‌دلیل فقر تئوریک و مقاصد سیاسی‌شان اغلب به آن ورود نمی‌کردند، اما شریعتی بی‌پروا وارد شد و در مدت زمان کوتاهی حجم عظیمی از «اندیشه‌های انقلابی» را تولید کرد و توانست فشرده‌ای از «آرمان‌های انقلابی» را ارائه و جامعه را وادار به اندیشه‌ورزی کند. این جنس افکار و اقوال در دورانی که شریعتی می‌زیست، نادر بود. به همین دلیل، بدنه اجتماعی بسیار قدرتمندی داشت و حرف‌هایش «جامعه‌گیر» و «جامعه‌ساز» بود و توانست یک خط فکری و یک جریان انقلابی را در جامعه طراحی کند. این امر از فتوحات شریعتی است و بحق می‌توان از او به‌عنوان «متفکر بسیج اجتماعی و انقلابی» سخن گفت.

■ امروزه برخی تحلیلگران علوم اجتماعی معتقدند دوره تاریخی افکار شریعتی به سر آمده است؛ به همین دلیل ردپای افکار، آرا و آثار او را در دانشگاه‌های علوم اجتماعی ایران و در عرصه علوم انسانی کمتر می‌بینیم. دلیل این امر را چه می‌دانید؟

جمشیدی: من معتقدم دوره تاریخی افکار شریعتی به سر نیامده است؛ به همین دلیل ما همچنان محتاج خوانش شریعتی و بازخوانی او هستیم. متأسفانه همان‌طور که اشاره کردید دانشکده‌های علوم‌انسانی بنا بر خصلت بوروکراتیک‌شان، با شریعتی و خط مشی و راهی که او در پیش گرفت، نسبتی ندارند. شریعتی در جامعه دانشگاهی ما، یک شخص و خط محذوف است اما این حذف شدن متأسفانه به اسم نظام تمام شده است! در حالی که من در نظام موافقت و مخالفتی ندیدم و اتفاقاً واگرایی نسبت به اندیشه‌های شریعتی را در خود جریان‌های اپوزیسیون و دگراندیش و یک جریان خنثای دانشگاهی در علوم‌انسانی می‌بینم که چون نمی‌توانستند در عمل به اندیشه‌ها و خط فکری شریعتی پایبند باشند، بنابراین عامدانه از او سخن نمی‌گویند.

■ «بازسازی انقلابی» در اندیشه شریعتی چه معنا و مختصاتی دارد؟

میری: اساساً تفکر شریعتی در حال بازسازی مفاهیمی است که به آنها انس گرفته‌ایم. برای مثال، جامعه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ فکر می‌کرد که شناخت کامل و درستی از قرآن، نهج‌البلاغه، امامت، امت، اخوت و... دارد. در این فضا، شریعتی کوشید تا با کنار زدن حجاب مجاورت و معاصرت و آشنایی‌زدایی از مفاهیمی که جامعه به آنها عادت کرده بود، جامعه مسلمین را از رخوت و خواب برهاند. نکته دیگری که در باب «بازسازی انقلابی» در اندیشه شریعتی اهمیت دارد این است که بحث‌های بازسازی در ادبیات دانشگاهی ایران تقریباً از دهه ۷۰ میلادی به بعد، باب و از اواخر دهه هشتاد شمسی طرح می‌شود؛ یعنی ده-بیست سال بعد از فوت شریعتی است که بتدریج اندیشه‌های «بازسازی» در غرب مطرح می‌شود.

■ «بازسازی انقلابی» چگونه در اندیشه شریعتی شکل گرفت؟ آبشخور فکری شریعتی در ایده «بازسازی انقلابی» چه بود؟

میری: نزدیکی فکری که شریعتی با علامه محمد اقبال لاهوری داشت، زمینه‌ساز طرح و ایجاد دغدغه «بازسازی انقلابی» در اندیشه شریعتی شد. علامه اقبال کتابی دارد که احمد آرام آن را به «احیای تفکر دینی در اسلام» ترجمه کرده است. اقبال در این اثر تلاش می‌کند که تفکر دینی را نخست «واسازی» و در مرحله بعد «بازسازی» کند؛ مشروط به اینکه بازسازی کردن تفکر دینی، منجر به حرکت و جنبش اجتماعی شود.

شریعتی در جلد نخست کتاب «تاریخ و شناخت ادیان» به نکته‌ای کلیدی اشاره می‌کند: من اگر می‌خواستم در باب تحول و تاریخ اندیشه در یونان یا رم حرف بزنم از مذهب شروع نمی‌کردم، از فلسفه و هنر در یونان و از قانون و حقوق در رم شروع می‌کردم. چون اینها مقوم اندیشه و تفکر در یونان و رم بوده است، اما اگر بخواهم از تحول و تاریخ اندیشه در ایران صحبت کنم، بی‌تردید نقطه شروع من «مذهب» خواهد بود؛ چرا که موتور محرکه جامعه ایرانی در ادوار گوناگون مذهب بوده است و پرسش شریعتی این است که چطور این عامل پویایی در جامعه ایرانی، بتدریج مایه هبوط و خمودگی شده است؛ آیا مذهب است که انسان را به سمت خمودگی می‌برد؟ یا صورت‌بندی از مذهب و نهادهایی که به انحای گوناگون تفسیری از مذهب ارائه می‌دهند، انسان را به این سکون کشانده است؟

او در پاسخ به این پرسش از دو سنخ از تشیع حرف می‌زند؛ «تشیع علوی» و «تشیع صفوی». برخی برداشت غلطی از تشیع صفوی دارند و می‌پندارند که شریعتی با پادشاهان صفوی مشکل داشته است. این در حالی است که نقد شریعتی به تشیع صفوی متوجه صورت‌بندی است که «نسبت دین و دولت» را تعریف می‌کند و معتقد است که زمانی می‌توان «رجل دینی» را «عالِم» خطاب کرد که در برابر قدرت قرار بگیرد و ضمن خودآگاهی به «زمان» و «موقعیت» فهمی مترقی از مذهب داشته باشد، اما مادامی که رجل دینی در کنار قدرت قرار بگیرد و تلاش کند که قدرت را به هر نحو ممکن توجیه کند، در این صورت نوعی کاتولیسیسم در جهان اسلام و مشخصاً در مذهب تشیع شکل خواهد گرفت که خود منجر به منکوب کردن توده‌ها و خمودگی جامعه می‌شود.

جمشیدی: اگر بخواهیم مواجهه با دین را در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ سنخ‌بندی کنیم، باید به سه روند اشاره کنیم؛ عده‌ای به‌دنبال «روایت عقلانی از دین» بودند و می‌کوشیدند فهم از دین را حکمی و غیرعوامانه کنند. دوم، کسانی که «روایت انقلابی و مصلحانه از دین» داشتند و به نوعی تغییر اجتماعی را مطالبه می‌کردند و سوم، شخصیت‌هایی که «روایت مکتب‌وار از دین» داشتند؛ یعنی دین را کلیتی برای تدبیر زندگی قلمداد می‌کردند. شهید مطهری پرچمدار روایت نخست، شریعتی پرچمدار روایت دوم و مقام معظم رهبری در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» پرچمدار روایت مکتبی است، البته هر کدام از این سه مواجهه، با هم همپوشانی‌هایی هم دارند.

■ میری: نوع نگاه سید حسین نصر به دین را در این رده‌بندی کجا قرار می‌دهید؟

جمشیدی: من از عقلانیت مماس با مسائل معاصر حرف می‌زنم؛ به همین دلیل نصر و نراقی و... را عقب‌تر قرار داده و جریان سنتی را در حوزه پیشاعقلانی، حکومتی، وابسته و حاشیه‌نشین دسته‌بندی می‌کنم و بازیگر و کنشگر نمی‌دانم.

مسأله شریعتی در درجه نخست، ایجاد تحرک اجتماعی معطوف به تغییر سیاسی بوده است و چون چنین دغدغه‌ای داشت، چشم‌اندازی نسبت به دین انتخاب کرده که چنین محصول و خروجی را در پی داشته باشد و اتفاقاً دلیل پررنگ بودن پویایی، تحرک و خیزش در اندیشه شریعتی به خاطر همین هدفی است که پیشاپیش انتخاب کرده و در پی آن بوده است.

■ پیش‌انگاره‌های شریعتی چقدر با حاجت زمان تناسب دارد؟ چقدر معاصربودگی را در اندیشه شریعتی می‌بینیم؟

جمشیدی: در این زمینه باید به شریعتی نمره بالا و کاملی داد؛ چرا که دقیقاً دغدغه او از متن زمان می‌جوشد. آنچه که امروز در مورد روایت انقلابی شریعتی به کار ما می‌آید، دوگانه «نهضت» و «نهاد» است با این تأکید که هویت دین و نگاه دینی، هویتی نهضتی و جنبشی است اما از دیدگاه شریعتی به محض اینکه نهضت ثبات و لنگرگاه ساختاری پیدا می‌کند، به‌صورت خود به خود و طبیعی دچار توقف و ایستایی می‌شود و این مصداق تبدیل «نهضت» به «نهاد» است که امری خواه‌ناخواه و اجتناب‌ناپذیر است؛ چرا که نهضت به‌دنبال تبدیل شدن به نهاد است و وقتی که تبدیل به نهاد می‌شود از نهضت تهی می‌شود.

■ با تبدیل شدن «نهضت» به «نهاد»، آیا نهضت از روح انقلابی هم تهی می‌شود؟

جمشیدی: مقام معظم رهبری در «بیانیه گام دوم انقلاب» به این پرسش، پاسخ منفی داده و بحثی را تحت عنوان «نظریه نظام انقلابی» مطرح می‌کنند که حد اعلای اجتماع بین این دو (نهضت و نهاد) است؛ یعنی تفکری که منتقد وضع اجتماعی موجود است، بتواند به عالی‌ترین ساختار اجتماعی از حیث قدرت و امکان‌ها دسترسی پیدا و خیزش و جنبش انقلابی را در دل ساختارهای کلان دنبال کند.

■ بر اساس دیدگاه‌های مقام معظم رهبری، «نهضت» و «نهاد» چگونه با هم جمع می‌شوند؟

جمشیدی: در تصور آیت‌الله خامنه‌ای «نظام» بستری است برای «شدن»های انقلابی، یعنی ذاتاً و مستقلاً غایت و هدفی ندارد. در این تعریف، با آمدن «نظام» عهد انقلاب بسر نمی‌آید، بلکه بستر و زمینه‌ای برای حرکت‌های تکاملی انقلاب است.

این نگاه دو معارض دارد؛ نخست کسانی که از اوایل دهه ۷۰ عنوان کردند «اصلاح» بهتر از «انقلاب» است و دوم، نیروهای تکنوکرات که معتقد بودند «نظام» بر «انقلاب» ترجیح دارد. در چهار دهه گذشته، اغلب درگیر جدال بین این دو انگاره «انقلاب یا اصلاح» و «انقلاب یا نظام» بودیم و این دو چشم‌انداز نظری همیشه در فرهنگ، سیاست و اقتصاد ما پیامد و توابعی داشته است، اما اینکه مقام معظم رهبری می‌گویند «بازسازی انقلابی»، گویا غلظت انقلاب در تفکر ایشان بیشتر از نظام است و اگر بگوییم انقلاب اصل است و نظام فرع؛ طبیعتاً غلظت انقلاب باید بیشتر باشد.

■ در تفکر شریعتی جمع بین «نظام» و «انقلاب» چگونه اتفاق می‌افتد؟

جمشیدی: نقد شریعتی به «تشیع صفوی» از این جهت بود که «نهضت» از آن خیزش و جنبش تهی شد و نسبت به قدرت خصوصیت توجیه‌گر پیدا کرد. بر این اساس، اگر ما در قدرت حضور داشته باشیم اما لحن و ادبیات‌مان منتقدانه و چالشی نباشد، گرفتار محافظه‌کاری شده‌ایم و در این فضا، به‌طور قطع، سهم «نظام» نسبت به «انقلاب» افزوده شده و «نهضت» به «نهاد» بدل می‌شود، ولی اگر آن حالت انتقادی، عصیان، طلب آرمان و سنجش مستمر وضعیت موجود نسبت به «شدن»های تکاملی انقلابی صورت گیرد، هیچگاه در مرداب ثبات ساختاری در معنای منفی نهاد، نمی‌افتد. شریعتی آن نوع ثبات نهادی را تخطئه می‌کند که نیروهای انقلابی به‌طور کلی و مطلق «توجیه‌گر» شده و نظام درون خود دچار بن‌بست و انسداد شده باشد و هیچ صدای مخالفی شنیده نشود. اگر چنین چیزی نباشد جمع بین «نظام» و «انقلاب» در اندیشه شریعتی نیز ممکن است.

■ آیا با اندیشه‌های شریعتی و نوع معرفت انقلابی او در امروز و اکنون جامعه ایرانی می‌توان «انقلابی» ماند؟

میری: برای پاسخ به این پرسش باید نخست به این نکته بپردازیم که «انقلاب» در اندیشه شریعتی چه معنا و مفهومی دارد. تقریباً ۵ دهه از زمان شریعتی فاصله گرفته‌ایم و خود مفهوم انقلاب در گفتمان سیاسی و حوزه عمومی ما تحولات بسیار عمیقی را پشت‌سر گذاشته است، حتی بسیاری نسبت به مفهوم انقلاب یک نگاه سلبی پیدا کرده‌اند و به اشتباه انقلابی بودن را فارغ از عقلانیت یا مترادف با رفتارهایی شتابزده می‌پندارند.

■ آیا شریعتی انقلابی بودن را صرفاً به حوزه سیاسی و اجتماعی محدود می‌دید یا انقلاب در پروژه شریعتی معطوف به تغییر و تحولات ساختارهای فرهنگی هم بود؟

میری: شریعتی معتقد است که در بحث از انقلاب باید به شکلی انتقادی با مفاهیم و تصوراتی که از مفاهیم داریم، برخورد کنیم. «استحمار» و «استعمار» و «استبداد» فقط یک صورت تاریخی ندارد، بلکه صور گوناگونی در تاریخ و از قضا، در ادوار گوناگون و در جوامع مختلف دارد. وقتی با مفاهیم شریعتی رو به رو می‌شویم نباید صرفاً آنها را به دوره تاریخی دهه ۴۰ و ۵۰ تقلیل دهیم و آن را به جامعه ایران و آن هم جامعه شیعی ایران و بعد مسائلی که امروز دغدغه ما است، محدود کنیم. شریعتی در وهله نخست و با لذات «نظریه‌پرداز اجتماعی» است و یک منظر تئوریک دارد و وقتی از این منظر بحث می‌کند، مسائلش صرفاً مسائل محلی و شیعی نیست.

نکته دیگر اینکه، شریعتی پیوسته این انذار و هشدار را به ما می‌دهد که ممکن است جامعه‌ای در ظاهر انقلابی باشد اما استحمار، استعمار و استبداد هم در آن اتفاق بیفتد بنابراین باید نسبت به این امر آگاهی داشته باشیم. مفهوم انقلاب در اندیشه شریعتی می‌تواند معانی گوناگونی داشته باشد بنابراین برای فهم تلقی شریعتی از مفهوم انقلاب باید به متن او رجوع کنیم.

■ معیارهای انقلابی بودن در تفکر شریعتی چیست؟

جمشیدی: آنچه در تفکر شریعتی معیارپردازی در باب انقلاب بشمار می‌آید این است که ساختار «خویش‌بسنده» و «خودبنیاد» شکل نگیرد؛ نظام برای نظام نشود؛ اگر چنین حالتی پیش آید، محافظه‌کاری شکل می‌گیرد و دیگر افراد به ارزش‌های اولیه وفادار نیستند. به‌عنوان مثال، نقد تشیع صفوی از این رو است که افراد از معیارهای اولیه عدول کردند. بی‌تردید، هر زمان که وفاداری به آرمان‌های نخستین از بین رود، جامعه از حالت انقلابی تهی شده و استحاله می‌شود. ابوذر برخلاف ارزش‌های شکل گرفته وفادار به ارزش‌های نخستین بود و از آن جامعه طرد شد. ابوذر به این سبب انقلابی است که احساس کرد ساختار برای ساختار موضوعیت پیدا کرده و همه توجیه‌گر آن ساختار شده‌اند و کسی برنمی‌آشوبد و سخن انقلابی نمی‌گوید.

نکته دوم اینکه، هر نظامی به‌طور طبیعی میل به عادت‌وارگی و عبور از ارزش‌های انقلابی دارد. گویا قاعده و سنت تاریخ این است که هر قدر جلو می‌رویم، ارزش‌ها دچار غبارگرفتگی می‌شود، چون واقعیت و زندگی روزمره دغدغه‌هایی دارد که همه اینها بر آن شور و حرارت سایه می‌افکند و نیروهای انقلابی و ساختار انقلابی را زائل می‌کند. به همین خاطر، وقتی انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد چون نظریه نداشتیم یک سری ساختارهای انقلابی محدودی شکل می‌گیرد، اما هر چه که پیش می‌رویم، ساختارهای بوروکراتیک بتدریج ساختارهای انقلابی اولیه را می‌بلعند. بنابراین، ما به یک «مراقبه انقلابی» نیاز داریم. به همین دلیل، امروز به شریعتی و نگاه انقلابی او نیاز داریم.

نباید بگذاریم که جمهوری اسلامی به تشیع صفوی برسد؛ چون عاملان آن تشیع هم همین توجیهات را داشتند. اندیشه شریعتی و مفاهیمی که ساخته و پرداخته کرده، می‌تواند در این مقطع تاریخی و در بحث «بازسازی انقلابی» به ما کمک کند.

میری: متأسفانه کسانی که داعیه اصلاحات، انقلابی‌گری و خط امام(ره) داشتند، ناگهان شریعتی را به نوع دیگری بازخوانی کردند. این مواجهه با شریعتی، به اعتقاد من، ذیل همان پروژه سروش قرار می‌گیرد. یعنی ما وقتی شریعتی و شهید مطهری را می‌خوانیم، مجدد باید یک سروش‌زدایی از مطهری و شریعتی را در دستور کار خود قرار دهیم. کتاب «قصه ارباب معرفت» به نوعی پروژه سروش است که الهیات اجتماعی شریعتی را تقلیل می‌دهد یا حتی استحاله می‌کند و آن را به الهیات لیبرالی و فردی بدل می‌سازد. در دهه ۸۰ و ۹۰ عملاً به این می‌رسیم که اساساً جامعه چیست؛ دغدغه اجتماعی و مطالبه سیاسی چه اهمیتی دارد؛ به نهاد جامعه و آموزش و پرورش و... چه کار داریم؛ اینها اصلاح‌پذیر نیست بنابراین باید به خود بپردازیم! سروش در دهه ۷۰ و ۸۰، شریعتی را بازخوانی نمی‌کند، بلکه در واقع شریعتی‌زدایی می‌کند و «الهیات اجتماعی» را به «الهیات فردی» تبدیل می‌کند.

■ اشاره کردید که شریعتی در بحث از انقلاب، به متن جامعه و امر اجتماعی باور دارد. چقدر این خودآگاهی انقلابی در امر اجتماعی و متن جامعه وجود دارد؟ و چقدر از شریعتی می‌توان در این آگاهی‌بخشی بهره گرفت؟

میری: این سؤال به ظاهر ساده است اما در عین حال بسیار چالش‌برانگیز است. به نظر من بازگشت به ایده‌های اصلی شریعتی نوعی خودآگاهی ساختارشکنانه برای فرد و جامعه ایجاد می‌کند و قدرت عصیان به او می‌دهد. اما اینکه آیا این خودآگاهی ساختارشکنانه در امروز جامعه و با این وضعیت کنونی مطلوب است؛ یا اینکه آیا ساختار می‌تواند چنین فهمی را درون خود بپذیرد و هضم کند؛ جای تأمل و مداقه بیشتری دارد. آقای جمشیدی معتقد است که در کانون قدرت چنین اراده‌ای برای بازسازی انقلابی وجود دارد که می‌تواند نکته مثبت و امیدوارکننده‌ای باشد.

جمشیدی: «منطق انقلاب کردن» با «منطق حکومت کردن» نباید دوگانه باشد؛ اگر چنین دوگانه‌ای اتفاق بیفتد، جامعه را به‌شدت ناخشنود و معترض می‌کند. اگر این پیشفرض را بپذیریم (که منطقاً باید پذیرفت) بنابراین، کنشگران عصر انقلابی، همچنان در عصر حکومت هم باید سرچشمه فکرپردازی و اندیشه‌ورزی باشند. یک بخش بزرگی از اندیشه شریعتی مربوط به همین کنشگری و معرفت‌پردازی انقلابی است و به حق می‌توان از او به‌عنوان متفکر بازسازی و تجدید ساختار سخن گفت.

متأسفانه، این بعد از تفکر شریعتی قبل از انقلاب از سر اضطرار مطرح شد و بعد از انقلاب هم عامدانه حذف شد، اما امروز که کلان برنامه‌ای به اسم «بازسازی انقلابی» داریم، می‌توان با دیده تأمل و تدقیق به آن نگریست و بررسی کرد که برای امروز و اکنون ما این اندیشه‌ها چه گره‌ای را می‌تواند باز کند.

معتقدم، مفاهیم و معارف شریعتی می‌تواند کمک جدی در آگاهی‌بخشی انقلابی داشته باشد. این فکر در خود انقلاب به محک عمل درآمد. یک نسخه آزموده شده‌ای است و از بستر عینیت برمی‌خیزد؛ حرف ناپخته و نسنجیده‌ای نیست و در واقع، بخشی از گذشته و هویت انقلابی ما است که قابل انکار نیست. شریعتی از انقلاب، قابل زدودن نیست و نمی‌توانیم آن را در حاشیه قرار دهیم.

> سید جواد میری: نزدیکی فکری که شریعتی با علامه محمد اقبال لاهوری داشت، زمینه‌ساز طرح و ایجاد دغدغه «بازسازی انقلابی» در اندیشه شریعتی شد. علامه اقبال کتابی دارد که احمد آرام آن را به «احیای تفکر دینی در اسلام» ترجمه کرده است. اقبال در این اثر تلاش می‌کند که تفکر دینی را نخست «واسازی» و در مرحله بعد «بازسازی» کند؛ مشروط به اینکه بازسازی کردن تفکر دینی، منجر به حرکت و جنبش اجتماعی شود

> مهدی جمشیدی: هر نظامی به‌طور طبیعی میل به عادت‌وارگی و عبور از ارزش‌های انقلابی دارد. چون واقعیت و زندگی روزمره دغدغه‌هایی دارد که بر آن شور و حرارت انقلابی سایه می‌افکند و نیروهای انقلابی و ساختار انقلابی را می‌تواند زائل کند و هر چه که پیش می‌رویم ساختارهای بوروکراتیک بتدریج ساختارهای انقلابی اولیه را می‌بلعند. بنابراین، ما به یک «مراقبه انقلابی» نیاز داریم. اندیشه شریعتی می‌تواند در این مقطع تاریخی و در بحث «بازسازی انقلابی» به ما کمک کند